



سخنرانی کا پیوٹر جہانی، جلسہ چہارم

حاج حسین خوش لہجہ

کامپیوتر جهانی، جلسه چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليك يا ابا عبد الله، السلام عليكم ورحمة
الله وبركاته، السلام على الحسين و على بن
الحسين و اولاد الحسين و رحمة الله و بركاته

عزیزان من، عزیزان من، ما باید فکر، تفکر و اندیشه
داشته باشیم. تفکر، اندیشه به وجود می آورد؛ یعنی اگر
شما تفکر داشته باشید، اندیشه به وجود می آورد. ما باید
تفکر و اندیشه داشته باشیم. حالا من می خواهم خدمت
شما عرض کنم چطور شد که ولایت ضربه خورد، اسلام

ضربه خورد، توحید هم ضربه خورد، قرآن هم ضربه خورد. از کجا ضربه خورد؟ چه کسی ضربه زد؟ پیغمبر اکرم، بیست و دو سال زحمت کشید. مردم را حتی الامکان آگاه کرد. اسلام خیلی قشنگ پیش می‌رفت. اما تمام مقصد پیغمبر اکرم این بود که مقصد خدا را آبیاری کند، مقصد خدا را پرورش بدهد، مقصد خدا را به مردم معرفی کند. تمام کوشش پیغمبر این بود. شما حساب کنید، اگر یک مقصد داشته باشید، صدها زمینه درست می‌کنی تا به آن مقصدت برسی. فوراً که نمی‌توانی به آن مقصد برسی. مقصد ابعاد دارد. حالا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر [که بودند] آنها آگاه به مقصد نبودند، آگاه امر بودند. توجه کنید. آنها

آگاه به مقصد خدا نبودند. چرا؟ تمام انبیاء باید به آنها برسد؛ یا خواب ببینند. کسی که خواب ببیند، یا به او برسد، او مقصد واقعی خدا را توجه نداشته است؛ اما جووری بود که هر کسی که آنها را اطاعت می کرد، اهل بهشت بود، چون که خدا معین کرده بود. آنها نسبتاً پیغمبر سنت بودند؛ یعنی سنت خدا بودند؛ یعنی از آدم تا خاتم؛ اما حالا خاتم به غیر از آن پیغمبران دیگر است؛ یعنی ولی است، به او ولایت ابلاغ شده است؛ یعنی آگاه ولایت بود. خودش توجه داشت. صد بار، هزار بار، امیرالمؤمنین را تشویق می کرد.

بعضی ها یک قدری، خب، بالاخره روی فکر خودشان می خواهند حرف بزنند و باقی می آورند. ولایت یک

چیزی نبود که افشاء نشده باشد. ولایت افشاء شده بود؛ اما در پرده افشاء می شود. مثلاً شما حالا ببین، یکی از رفقا یک فرمایشی فرمودند، ببین، الان می گوید: در فتح خیبر، من پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول و جبرئیل و میکائیل و آنچه که هست از این راضی است، خدا از او راضی است. همه جلو آمدند؛ [از جمله] عمر و ابابکر، همه را پس زد، پرچم را دست علی داد. یا آن [در جریان خوردن آن] مرغ بریان کرده می گوید: خدایا، بهترین خلق تو بیاید، بهترین خلق تو بیاید با من بخورد؛ امیرالمؤمنین می آید. صدها از این حرفها داریم که علی را به مردم معرفی می کرد. اینها همه اش آگاهی بوده. آخر، مرتیکه عمر و ابابکر، تو

بهترین خلق خدا هستی؟ نه، پس ولایت همیشه افشاء می شد.

مگر نبود که سلمان آن موضوع شد که گفت یک سرّ نگو به من بگو. گفت: برو آنجا یک نصرانی است، او را صدا بزن، یک یهودی را صدا بزن. صدا زد. چه خبر است؟ گفت: من همه جانم آتش بود. یک سلام به علی می کردم. حالا من را بو کردند، دیدند من محبت علی دارم. به محبت علی، این جای من است، این جلال من است، این بساط من است.

پس بدانید، من هنوز اینطوری صحبت نکردم، بدانید ولایت افشاء شده، پیغمبر هم در قیامت افشا کرد، هم در

دنیا. ولایت یک چیزی نبود که یک دفعه بخواهد افشاء شود. پیغمبر صدها بار امیرالمؤمنین را افشاء کرد. مگر در رختخواب پیغمبر نخواید، گفت: یک نفس علی، افضل عبادت ثقلین است؟ ای عمر، ابابکر، آیا نفس تو افضل عبادت ثقلین است؟ مگر آن شمشیر را امیرالمؤمنین در یوم الخندق نزد؟ «ضربة امیرالمؤمنین، افضل عبادت ثقلین» یعنی علی یک ضربتش افضل عبادت ثقلین است. [ای] عمر، ابابکر می خواهم شما را محاکمه کنم، آیا تو هستی؟ تو هستی که ادعا می کنی؟ خاک بر سر تو و آنها که دنبال تو آمدند.

پس عزیزان من، ولایت افشاء شده بود که دوست عزیز من، یک فرمایشی فرمودند. گفتم: بیا من فردا انشاء الله

به خواست خدا، این را افشاء خواهم کرد. حالا باز هم خدا افشاء کرد. پیغمبر مگر به امر خدا، به امر خود جبرئیل، امیرالمؤمنین علی را بلند نکرد؟ «الیوم اکملت لکم دینکم» خدا گفت: نعمت، یعنی نعمتم تمام شد. مگر افشاء نکرد؟ خدا گفت: یا محمد (صلوات) علی را نشان بده، نه اینکه منافق‌ها بگویند یکی دیگر بوده است، یک علی دیگر بوده است. او را بلند کند، نشانش بدهد. پیغمبر جهاز شتر را تشکیل داد، امیرالمؤمنین را بلند کرد. آن وقت جبرئیل نازل شد: «الیوم اکملت لکم دینکم» [ای عمر، ای ابابکر] مگر تو ندیدی؟ چرا این کار را کردی؟

حالا عزیزان من، چرا این کار شد؟ جواب دوست عزیزم

این است: مردم مخیرند. خدا یک اختیاری که به مردم داده است. «لا اکراه فی الدین» دین، اکراه ندارد. حالا آن جلسه بنی ساعده را ایشان درست کرد. گفت: پیغمبر که مرد، او که دیگر نیست. پس ما باید چه کنیم؟ ما باید نگذاریم علی خلیفه بشود، علی پیشوای مردم بشود، ما خودمان می شویم. این دو نفر، مسیر دین را، مسیر ولایت را، مسیر قرآن را عوض کردند. هر چقدر [امیرالمؤمنین و حضرت زهرا] هم تلاش کردند، این مسیر عوض نشود، عوض شد. چقدر حضرت زهرا سوار الاغ شد، رفت مهاجر و انصار را خواست. نیامدند؟ آخر هم حضرت زهرا، هشدار داد: گفت: شتری به نام خلافت برانگیختید، این می زاید، شیرش اشک چشمتان

است. حالا چه کردند؟ این مسیر را عوض کردند. حالا وقتی مسیر را عوض کردند، علی را توی خانه گذاشتند.

عزیز من، من به شما می گویم: جدل نکن، علی هم جدل نکرد. مقدس نشوید، با مردم جدل کنید. اگر شما پیرو رهبر، رهبر عالی قدر، رهبری که خدا معلوم کرده، رهبری که قرآن معلوم کرده، رهبری که پیغمبر معلوم کرده، رهبری که تمام ممکنات به امر او هستند؛ یعنی علی [هستید]، جدل نکرد. عزیز من، فدایت بشوم، جدل نکن. تو باید مانند یک ذخیره خدا باشی، ذخیره خدا جدل نمی کند. تو در قلبت، در وجودت اینها ذخیره باشد، به جایش مصرف کنی. چرا می گوید: کار بی جا نکن؟ چرا دختر حاتم طایی به پیغمبر گفت: خدا، کار به

جا در دستت ایجاد کند، بی جا نباشد. پیغمبر گفت: الهی آمین. پس در هیچ قسمتی تو نباید بی جا کار کنی. علمی که داری، حلمی که داری، ولایتی که داری، به جا خرج کن. ما نمی‌گوییم، نکن. حالا یکی نگوید پس امر به معروف چطور می‌شود؟ امر به معروف هم باید به امر باشد. مگر امیرالمؤمنین نمی‌توانست فریاد بکشد؟ مرتب بگوید: اینطور، اینطور. چرا نکرد؟ (صلوات)

پس معلوم شد، عمرو ابابکر مسیر دین را عوض کردند. حالا وقتی عوض کرد، اینها عبادتی شدند، اینها را به عبادت سوق داد. تا حتی گفت: نماز نافله را هم به جماعت بخوانید، خیلی ثواب دارد، مردم گول عبادت را خوردند. مردم گول عبادت را خوردند، الان هم همین

جور است. دیگر نمی‌دانند عبادت، یک تاییدکننده دارد، عبادت یک قبولی دارد. اگر عبادت قبولی نداشته باشد، تو خودت را زحمت دادی. چقدر پاشدی زحمت کشیدی، چقدر پیشانی‌شان باد کرد؟ چقدر پیشانی‌شان ورم کرد؟ روایت داریم بعضی وقتها سر کاسه زانوهایشان را می‌بریدند؛ بس که اینها خدا، خدا می‌کردند؛ اما صراط مستقیم را گم کرده بودند. عمر، صراط مستقیم را عوض کرد؛ آن را توی عبادت آورد.

آن وقت عبادت، خودش یک چیزی دارد، یک دیدنی دارد، یک چیزی دارد. من یک وقت می‌بینی اگر دو سه رکعت نماز کنم، می‌گویم. تا زخم می‌گوید: خوش به حالت که تو اینجور هستی. می‌گویم: خوش به حال تو.

می‌گوییم: این چه خوش به حالی است که تو داری می‌گویی؟ خوش به حال تو، این چه خوش به حالی است که تو تأیید می‌کنی، خدا باید تأیید کند. این چه خوش به حالی است؟ خوش به حال تو که می‌گیری با عشق امیرالمؤمنین می‌خواهی. من پا شدم، یک وقت می‌بینی ریا می‌کنم. والله، بالله، آدم با نماز شب دشمن خدا می‌شود، با صدقات، با کارهای خیر، دشمن خدا می‌شود. مگر نمی‌گوید: ریا نکن. این عبادت‌ها قبولی می‌خواهد. تو اگر گرفتی خوابیدی که دیگر ریا نمی‌کنی. خوابیدن که دیگر ریا ندارد. بگیر خواب. آیا ما نماز شب نکنیم؟ این همه پیغمبر فرمود: کسی که نماز شب کند، اگر صبح بگوید من ندارم، دروغ می‌گوید. اینقدر وسعت

دارد. اما چه نماز شبی؟ چه نماز شبی؟ نماز شبی که بیچارگی خودت را آنجا ببری، فلجی خودت را آنجا ببری، بدبختی خودت را آنجا ببری، گناه خودت را آنجا ببری، اشتباه خودت را آنجا ببری، این نماز شب است. [می گوید:] بله، بابا، من نماز شب می کنم! این نماز، چه نمازی است؟

خلاصه، من ناراحت شدم. خدایا، مسیر را از دست من بگیر، خدایا، من مسیر را اشتباه نکنم. به این دوستان عزیزم بگویم، حالا اینها نفهمیدند که تمام قبولی عبادت، قبولی جهاد، قبولی قرآن خواندن، ولایت است، باید او قبول کند. چه کسی قبول کند؟ علی. نه، خدا باید قبول کند. قبولی تمام اینها را خدا باید قبول کند؛

قبولی اش محبت علی است، قبولی اش [این است] «الیوم اکملت لکم دینکم» علی را به این حساب قبول کنی؛ این قبولی اش است؛ یعنی خدا باید قبول کند. خب، خدا این را می گوید: من می خواهم. چرا با تمام عبادت هایشان لعنت شدند؟ پس خدا عبادت نمی خواهد، خدا احتیاج به عبادت ندارد. حالا احتیاج به ولایت دارد؟ (یکی این را، گوشه و کنار مجلس نگوید) خدا حفاظت از امرش می کند، حفاظت از مقصدش می کند. خدا حفاظت از مقصدش می کند و مقصدش را اینجا، توی این عالم آورد، حالا آن را حفاظت نکند؟ حفاظت می کند. می گوید: باید آن باشد؛ یعنی «الیوم اکملت لکم دینکم» دین، آن است که

پیغمبر به تو نشان داد؛ یعنی علی. توجه فرمودید من چه می گویم؟ خدا حفاظت می کند. خدا آن را می خواهد. اینها [طرف] عبادت رفتند.

آخرالزمان هم همین جور شده است. الان بین، چقدر دارند مسجد می سازند، چقدر مسجد زیاد شد، معبد زیاد شده، نماز زیاد شده، عبادت زیاد شده، نماز جماعت زیاد شده، نماز جمعه ها زیاد شده، نمی دانم [می گویند: اگر نیایی،] یا کافری یا جور دیگری هستی؟ همه اش شما را رو به عبادت سوق می دهند، رو به ولایت سوق نمی دهند. یک نفر نیامده، من نشنیدم (من الان تقریباً [هفتاد و پنج سالم هست.] بچه هایم می گویند، من کار به سجلم ندارم، می گویم: یک جا بگذارید، وقتی که من

مردم، بردارید آنجا بروید، امضایش را بگیرید. من کاری به این کارها ندارم) یکی بگوید: نتیجه عبادت و قبولی عبادت، ولایت است. من از هیچ کس نشنیدم این را بگوید. اگر این را بگویند، چقدر خوب است. بابا جان، اگر این را بگویند، مردم، اول طرف ولایت می روند، بعد طرف ولایت می آیند، طرف عبادت نمی روند. وقتی که یک قدری افشاء شد، ما می فهمیم که اول قبولی اش علی است، قبولی اش آن است. ما که نمی دانیم.

(صلوات)

پس بنا شد، خدای تبارک و تعالی تمام این مردم را مخیر قرار داده است که هر سمتی می خواهند بروند، می روند. این را هم بدانید، به امیرالمؤمنین گفتند: چرا در خانه

نشستی؟ گفت: مردم، معاویه را می خواهند، من را نمی خواهند. من که نمی توانم به زور بگویم من را بخواهید. علی نمی گوید: بیا من را بخواه. علی می گوید: بیا حرف من را بشنو. مگر دوست عزیزم نگفت: می گوید: «انا قرآن الناطق» من نماز هستم، من روزه هستم، تمام اینها من هستم. من یعنی چه؟ من دیروز فراموش کردم که به دوست عزیزم بگویم همین یعنی چه؟ اگر علی می گوید: منم قرآن، منم نماز، منم صراط، منم حج، منم، تمام اینها که علی می گوید یعنی چه؟ علی، حج است؛ یعنی آن سنگ هاست؟ علی قرآن است؟ قرآن که نوشته است. علی صراط است؟ صراط که صراط است. نه، تمام این حرفهایی که امیرالمؤمنین می زند،

می گوید: یعنی خواست خدا من هستم. آن وقت توی خواست خدا، نماز هم می آید، صراط مستقیم هم می آید، قرآن هم می آید، همه چیز توی خواست خداست. اگر شما قرآن خواندی، نماز خواندی، هر عبادتی کردی، اینها تمرین است که به خواست خدا برسی. خواست خدا، وجود مبارک امام زمان است. اینها را دارد به تو تمرین می دهد، نماز هم تمرین است.

قربانتان بروم، اینکه می گوید: تمرین است، خدا ما را مشغول کرده است. اصلاً می گوید: برو کار بکن، می گوید: «جهاد فی سبیل الله» است، تمرین است. می گوید: نماز بخوان، تمرین است. می گوید: روزه بگیر، تمرین است. می گوید: کار خیر کن، تمرین است.

می گوید: به مردم کمک کن، تمرین است. آن وقت برای هر تمرینی یک مزد گذاشته است. [برآوردن] یک حاجت برادر مؤمن می گوید: این جووری است. یک مکه بروی، اینجووری است. یک زیارت امام حسین بروی، اینجووری است. اینها را دارد به تو تمرین می کند. تو را واداشته این کارها را بکنی که آن طرف نیروی؛ یعنی تو را مشغول کرده، یک کار برایت درست کرده است. من یک دوستی داشتم، می گفت: من یک کار برای بچه هایم درست می کنم، این طرف و آن طرف نروند. خدا هم برای تو کار درست کرده است. تو کار برای بچه هایت درست می کنی. [آیا] می فهمی خدا هم برای تو یک کار درست کرده است یا نه؟

حالا اگر شما آمدی و مخیر بودن خودت را خنثی کردی، بین خدا چه می‌خواهد؟ یعنی امر خدا را به امر خودت ترجیح دادی، هر امری که داری، هر خیالی که داری، امر خدا را ترجیح دادی، آن وقت شما وقتی اینجوری شدی، [عبادتت هم قبولی دارد] چرا؟ امر، اول دست خداست؛ یعنی خدا یک امری دارد. این نماز، روزه، خمس، سهم امام، جهاد، اینکه مثلاً می‌گویند فروع دین است، اینها که توی فروع دینتان هست، اینها همه‌اش سنت است؛ یعنی به شما بگویم، همه اینها را اگر کسی هم منکر شود، کافر است. سنت را همچنین شل نکنید. آن وقت اهل تسنن گفتند: «حسبنا کتاب الله» یعنی ما کتاب خدا را قبول داریم. تا اینجا را توجه بفرمایید. اینها

گفتند: ما قبول داریم و ولایت را آنجا گذاشتند. گفتند: ما قرآن را قبول داریم. خدا دو چیز را گذاشت: یکی قرآن، یکی عترت، آن وقت فرمود: قرآن را از عترت بپرسید. یعنی قرآن توی این است. از کس دیگری نپرسید. نه اینکه خدا می دانست که اینها می گویند: ما قرآن را قبول داریم. بیاید قرآن را از ما بپرسید. مثل بعضی ها که می گویند: چیزها را بیاید از ما بپرسید. آخر، توی تو نیست که از تو بپرسند. اگر قرآن توی تو باشد، تو عدالت داری.

یکی از شرایطی که خلفا باطل هستند، این است که عدالت ندارند. اصلاً یکی از شرایط یک خلیفه، شرایط حاکمی که می خواهد حکم کند، این است که باید

عدالت داشته باشد. اگر عدالت نداشته باشد، هیچ چیزی ندارد. کسی نباید برود امر آن را اطاعت کند. چون که من به شما گفتم: خواست خدا از تمام این خلقت ولایت است، مقصد خدا عدالت است. تو باید عدالت داشته باشی. هر کسی ندارد، اصلاً حق حکمرانی ندارد. [اجازه ندارد] از خودش حرف بزند، باید عدالت داشته باشد. آن وقت عدالت، خودش یک حاکمیتی دارد، خودش یک حاکمیتی دارد. چون که گفتیم: مقصد خدا، ولایت است، خواست خدا، عدالت است. کدام اینها عدالت دارند؟ الان چه کسی عدالت دارد؟ عزیزم، تو اگر می خواهی تشخیص بدهی، یا خلفا را، یا یک حاکم را، یا هر کسی را، ببین، اگر عدالت دارد، قبول

کن، اگر عدالت ندارد، هیچ چیزی ندارد. چرا می گوید:
اگر امام جماعت عدالت ندارد، پشت سرش نماز نخوان؟
پس باید عدالت داشته باشد.

حالا گفتید من چطور بفهمم؟ عزیز من، من الان دارم به
شما می گویم، اگر عدالت دارد، اول توی فکرش برو. چرا
می گوید: اگر می خواهی کسی را بشناسی یا هم مسافرت
شو، یا هم غذا؟ هم غذا اگر عدالت داشته باشد، نمی رود
اول آن چیز خوب را بردارد، یک مقدار هم به تو بدهد.
چرا می گوید با او مسافرت برو؟ [اگر] با او مسافرت بروی،
می فهمی که این چه کار می کند، چطوری است،
وضعش چطور است؟ یعنی همه اینکه به تو می گوید،
می خواهد عدالت را بفهمی. اصلاً می گوید هم غذا باش.

چطور می کند؟ تو اگر عدالت را تشخیص دادی که این آدم عدالت دارد، می توانی یک مقدار با او بسازی، اگر نه، او را می اندازی. این چه حق حکومت دارد، چه حق خلافت دارد؟

آیا عمر عدالت داشت؟ اگر عدالت داشت، زهرای عزیز ما را نمی کشت. آیا معاویه عدالت داشت که دنبالش رفتید؟ چه عدالتی دارد؟ اصلاً نماز و اینها را دکان خودش کرده است. آخر هم افشاء کرد. گفت: من نه می خواهم نماز کنید، نه چیز دیگر، من می خواهم به سر شما حکومت کنم. آخر، هر حکومتی، هر خلافتی، هر شاهی، اول با عبادت، با مقدس گری، داخل می آید. وقتی به مقصد خودش رسید، آن که هست به مقصد خودش

می‌رسد. عمر و ابابکر هم همین‌طور بودند، خلفا هم همین‌طور بودند، هارون هم همین‌طور بود، مأمون هم همین‌طور بود. اینها یک صحنه مقدسی را جلو می‌ریزند، خوب که مردم را جذب کردند، آن چیزی را که می‌خواهند بگویند [را می‌گویند] و آن چیزی را که می‌خواهند نتیجه بگیرند، می‌گیرند. اینکه نمی‌شود بکنی، مردم مخیر هستند که نروند. (صلوات)

حالا اگر شما مخیر بودن خودت را چیز کردی و به خدا دادی و امر خدا را اطاعت کردی، و همین‌جور که گفتم طرفدار آنها نشدی، یعنی طرفدار آن یک محوری که تشکیل دادند [نشدی]، رفتی طرفدار آن محور بشوی و طرفدار ولایت شدی، حالا اگر همه عالم آن طرف رفتند،

[شما طرف ولایت بروی] ببین، پیغمبر یک کلام به سلمان گفت: می دانست اینها زیاد می شوند، گفت: یا سلمان، نگاه به جمعیت نکن، اگر تمام این عالم یک طرف رفتند، علی یک طرف رفت، برو آن طرف. عالم، علی است. ما عالم را خلق حساب می کنیم. صدها مردم توی خیابان ریختند. ما عالم را خلق حساب می کنیم. گفت: عالم علی است، عالم، ولایت است؛ برو طرف او. سلمان شنید. حالا سلمان چه کار کرد؟ هفت میلیون آن طرف رفتند، هفت میلیون را ندید، علی را دید. اصلاً نه، خلقت علی است؛ [اما] تو دنبال مردم می روی، دنبال خلق و دنبال جمعیت! می گفتند: آیا اینها برحق نیستند؟ همه مردم اشتباه کردند؟ هفت میلیون مردم

اشتباه کردند طرف عمر رفتند؟ یا این دو نفر اشتباه نکردند؟ اصلاً جمعیت، خودش اشتباه است. جمعیت خودش اشتباه است. بین رهبرش کیست؟

خدمت شما گفتم قرآن از کجا ضربه خورد، ولایت از کجا ضربه خورد، توحید از کجا ضربه خورد؛ ضربه را خلق زدند. وقتی که عمر مسیر ولایت را عوض کرد، این یک ضربه بود. همان موقعی که گفت: «حسبنا کتاب الله» کتاب را از ولایت جدا کرد، این یک ضربه بود. آیا از این ضربه بالاتر هست که ولایت را از قرآن جدا کرد؟ حالا علی علیه السلام می فرماید: «انا قرآن الناطق» من قرآن هستم. گفتم، دوباره مکرر کنم، پیغمبر هم فرمود: از علی بپرسید؛ یعنی قرآن توی علی است؛ یعنی صادرات

ولایت، قرآن است. الان صادرات وجود مبارک امام زمان، قرآن است. این است که جدا کرد. قرآن آمده که ولایت را افشاء کند. تو چه حقی داری؟ تو که اصلاً قرآن را نمی فهمی چیست؟ اما مردم به ظاهر حرف، به ظاهر کلام، گول خوردند.

عزیزان من، من بعد ممکن است حرفهایی پیدا شود. کسانی پیدا بشوند که ادعاهایی بکنند. خواهش می کنم شما تفکر داشته باشید. یک تجسس هایی است که حرام است؛ اما تجسس راجع به ولایت و دین باید داشته باشید. بدانید اگر یکی آمد یک همچنین ادعایی کرد، دنبالش نروید. خلق نباید یک همچنین ادعایی بکنند؛ یعنی دوازده امام، چهارده معصوم، از نور خدا

هستند، خدا آنها را رهبر قرار داده؛ اما خلق، حق رهبری ندارد. یعنی خلق، حق رهبری به دین و توحید ندارد. مکن است یکی رهبر باشد، مردم را به صنایع دعوت کند. مردم هم می‌روند. چون که او در صنایع پیش رفته است. او رهبر صنایع است، نه رهبر توحید، نه رهبر ولایت، نه رهبر قرآن. قرآن می‌گوید: منم رهبر، تو هم می‌گویی: منم رهبر. تو آیات خدایی؟ تو که ادعا می‌کنی، قرآنی؟ قرآن، کلام خداست، قرآن آمده، تأییدکننده هر چیزی هست، تأییدکننده هر خلیفه‌ای است [که بر حق باشد]، تأییدکننده هر امامی است؛ البته امام تأیید شده، می‌خواهم بگویم آمده معرفی کند که تو گول نخوری. قرآن آمده صفات یک کسی را می‌گوید.

قرآن صفات الله است، صفات کسی را می گوید؛ می گوید با این شرایط. عزیز من، وقتی شرایط نداری، چرا ادعا می کنی؟ به غیر از اینکه مردم را گمراه می کنی، کار دیگری هم می کنی؟ ای عمر، ابابکر، هارون، مأمون، تو که نیستی! (صلوات)

عزیز من، پس شما باید تفکر داشته باشید. وقتی تفکر داشتی، آن وقت به تدبر می رسی. با فکر و اندیشه باش. باید یک قدری توی این حرفها کار کنیم. حالا اگر شما با تفکر بودی و خواستی مطلب را بفهمی، خدا می گوید: اگر بخواهی هدایت شوی، تو را هدایت می کنم. حالا یک قدری تأمل کردی و با تفکر [بودی]، خدا تو را هدایت می کند. خدا تو را هدایت می کند به این معنا که یک

تجلی در قلبت می کند. چون که می خواهی بفهمی، می خواهی ولایت را بفهمی، قرآن را بفهمی، حقیقت را بفهمی، دیگر می خواهی بفهمی؛ آن وقت یک تجلی می کند. آن تجلی که کرد، تجلی ولایت است. خدا وقتی تجلی می کند، تجلی ولایت در قلبت می کند. چرا به پیغمبر گفت: یا محمد، (صلوات) هدایت با من است؟ هدایت یعنی یک تجلی در قلبت می کند؛ اما «بشرطها و شروطها و انا من شروطها» شرط و شروط را قبول کنی، پی شرط و شروط خلق نروی. حالا وقتی تجلی کرد، تو ولایت را تشخیص می دهی، قرآن را تشخیص می دهی؛ یعنی آن که تجلی کرد، یک نوری است که قرآن را می بینی، خدا را می بینی، امام زمان را می بینی. چه

می بینی؟ امرش را می بینی، امرش خودش است. حالا وقتی که واقعاً شما اینجوری شدی، آن وقت خدا به تو مدال می دهد، تو را تأیید می کند، پیغمبر هم تو را تأیید می کند.

اینکه می گوید: اگر حب امیرالمؤمنین نداشته باشی، به عزت و جلالم، عبادت ثقلین کنی، تو را می سوزانم، وقتی تو آن شدی، تأیید شدی، اما [اگر] آن شدی، جزء اصحاب شیطان شدی؛ یعنی نگاه به دنیا، نگاه به شهوت و نگاه به اینها می کنی. اگر ولایت به شما تجلی کرد، خدا تجلی کرد، تمام اینها پیش تو ظلمت می شود. دیگر آنها جالب نیستند. به قول من، اگر آن نور بیاید، تمام اینها از اشیاء بدنت و از اجزای بدنت می رود.

خدایا، در قلب ما تجلی کن.

خدایا، به حق امام زمان تو را قسم می‌دهم، اگر قابل هم نیستم، ما را قابل کن، در قلب ما تجلی کند.

خدایا، اگر تجلی کردی، ما را پذیرفتی، ما را بپذیر.

حالا تجلی کرد، درست است؟ این است که به پیغمبر می‌گوید: من باید هدایت کنم؛ یعنی من باید تجلی کنم. آن وقت در قلب هر مؤمنی که تجلی کرد، تجلی ولایت است. خدا آخر چیزی ندارد. به این چه تجلی بکند؟ خدا مقصدش [ولایت] است، این تجلی می‌کند. حالا وقتی تجلی کرد، شما دیگر از جسمیت بیرون می‌آیید. خودت توجه نداری، مرتب این طرف و آن طرف

می‌روی. آیا درست است؟ آیا من اینجوری هستم؟ بابا، این حرفها را ول کن. این حرفها چیست که می‌زنید؟ به حرف، گوش بده. آیا این و آن که ندارد، مگر تو به عنایت خدا شک داری؟ اصلاً خدا تو را که خلق کرد، یک بهشت هم برایت خلق کرده، یک فردوس هم برایت خلق کرده، یک جنات خلق کرده است. یک چیزی بگویم که خوشتان بیاید: حوریه هم برایت خلق کرده است، همه چیز برایت خلق کرده است؛ اما می‌گوید: امر من را اطاعت کن؛ امر من، علی است، امر من، امام زمان است. امر اینها را اطاعت کن؛ چون که من به واسطه اینها به تو می‌دهم. تو خودت قابل نیستی. من به واسطه علی به تو می‌دهم، به واسطه زهرا به تو

می‌دهم، به واسطه این دوازده امام می‌دهم.

مگر نیست که می‌گوید من به واسطه اینها دنیا را خلق کردم، حالا به واسطه آنها به تو می‌دهد. اگر تو توی دنیا، امر را اطاعت کردی، جسم دنیا را ندیدی، روح دنیا را دیدی، روح دنیا، روح تمام این خلقت، ولایت است. حالا که با چشمی که به تو داد، هدایت کردی، آن را دیدی، روح می‌شوی.

من به شما بگویم آیا روح، زنا می‌کند، روح، خیانت می‌کند، روح، دروغ می‌گوید، روح، اشتباه می‌کند؟ روح یک چیزی است، روح به روح اتصال است. «انا انزلناه فی لیلۃ القدر و ما ادراک ما لیلۃ القدر، لیلۃ القدر خیر من

الف شهر، تنزل الملائكة و الروح» روح؛ یعنی امام زمان، آن وقت کارهای شما همه اش نازل می شود. توجه بفرمایید من چه می گویم؟ کار شما می شود نازل؛ یعنی این کار شما به امام زمان نازل می شود، به امام آن زمان، الان به وجود مبارک امام زمان نازل می شود. چه چیزی نازل می شود؟ آن کاری که تو به امر کردی. مگر نگفتم باید امر ببری. امروز برای شما معنی کردم.

آن کاری که شما می کنی، حالا کامپیوتر داری، کاسب هستی، نمی دانم عطاری، مهندسی، توی معدن هستی، هر کاری که داری می کنی، آن کارتو که روی عدالت شد، او آن را می خواهد. اینکه می گوید: هر هفته نامه اعمال ما به دست امام زمان می رسد یعنی چه؟

ببین، من روی آن روایت می گذارم که نگویند از خودش گفت. آخر، بعضی ها یک وقت می خواهند نفهمند، می خواهند یک حرفی را درست کنند، بگویند ما می فهمیم. تو خودت که نمی فهمی. تو که نمی فهمی چه چیزی را می خواهی بفهمی؟ تو می خواهی ایراد کنی. اگر کسی بخواهد بفهمد، جلوه آن حرف را می بیند، جلوه آن کلام را می بیند، دیگر عناد ندارد. می دانید چرا؟ این اگر بخواهد هدایت بشود، جلوه را می بیند؛ اما اگر عناد داشته باشد، عنادش یک پرده می شود و جلوه را نمی بیند. خدا نکند ما عناد داشته باشیم. ببین، عمرو ابابکر عناد داشتند، هر چه پیغمبر می گفت، آن عناد مانع شد که [آنها] این حرف حق را بشنود، آن عناد به

آن افضل شده است. خدا نکند کسی عناد داشته باشد. عناد یعنی «من». «من» را از خودتان دور کنید.

الان ما ادب شدیم، اینکه نمی‌خواهم اسمش را بیاورم، ما را ادب کرد، چنان با این بچه‌اش حرف می‌زند، چنان خودش حرف می‌زند که اصلاً آدم را ادب می‌کند. آدم با بچه کوچکش هم اینجور حرف می‌زند. بابا، چه کردی؟ بابا آمدی؟ بابا، این جوری کردی؟ مرتب، بابا، بابا می‌کند. این بچه را ذوق می‌آورد، بد اخلاقی نمی‌کند. اصلاً عقیده ولایی من این است که بد اخلاقی به هر کسی بی‌عدالتی است؛ چون که عدالت، خود اخلاق است. حالا وقتی خودت واقعاً تسلیم ولایت شدی، تمام کارهایت روی امر ولایت شد، آن وقت شما محرم

می شوی. اینکه می گوید سلمان محرم است؛ امر علی را اطاعت می کند، امر زهرا را اطاعت می کند، امر خدا را اطاعت می کند. این محرم به کبریا شد، محرم به کبریا، محرم به ولایت است. مگر خدا خانه دارد که تو را راه بدهد؟ خانه اش کجاست؟ لابد یک حلقه هم دارد که دق، دق باید بزنی، یا زنگ هم باید بزنی، خدا بفهمد بیاید در را به رویت باز کند! آره، ما خدا را توی خلق آوردیم، می خواهیم خداشناس باشیم. (صلوات)

حالا اگر شما محرم شدی، ببین، می گوید: محرم دل، مثلاً حرفه‌هایی است که می‌زنید، هر حرفی یک مبنایی دارد، آن وقت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، دوازده امام، نور خدا هستند، محرم خدا هستند؛ یعنی از اول

اینها محرم بودند، نه که محرم بشوند. چون که نور خدا، از خداست؛ به قول من، از او صادر شده و آن نور، محرم است. درست است؟ حالا اگر شما صددرصد امر ولایت را اطاعت کردی، محرم می شوی.

حالا وقتی محرم شدی، به تو چه می دهد؟ حالا یک شغلی به تو می دهد. حالا تو را حافظ می کند. ببین، این جا دلم می خواهد توجه بفرمایید؟ هیچ عبادتی بی حب امیرالمؤمنین قبول نمی شود. هیچ چیزی، ابداً. خدا همه را آنجا می زند. حالا وقتی شما امر او را اطاعت کردی، خدا تو را حافظ می گذارد. ببین، امام زمان، حافظ کل این خلقت اگر نباشد، چه می شود؟ فروریزان می شود. حالا این خلق، هر شیء احتیاج دارد. حالا شما

را چه می کند؟ حافظ می گذارد. حافظ یعنی چه؟ شما حافظ این آقازاده هستی، او را باید رشد بدهی، حافظ آن دختر خانم هستی، باید او را رشد بدهی، حافظ هر شیء، باید آن را رشد بدهی. حافظ معدنت هستی، باید آن را رشد بدهی، حافظ نمی دانم کامپیوترت هستی، باید آن را رشد بدهی، حافظ این درخت هستی، باید آن را رشد بدهی. حافظ این شجره ای، که می کاری باید او را رشد بدهی. تو حافظ آن هستی؟ حافظ یعنی چه؟ یعنی اینها را باید رشد بدهی. اینها را باید رشد بدهی، چه کنی؟ باید به ولایت رشد بدهی، به توحید رشد بدهی، به قرآن رشد بدهی، تا اینها هم به کمال برسند. اصلاً رهبر یعنی این. رهبر الهی یعنی این. چقدر رهبر دلسوز است؟ وجود

مبارک آقا امام حسین، پسرش را داده، همه را داده، حالا می‌گوید: «هل من ناصر» یکی این طرف بیاید. پی رهبری است. رهبر؛ یعنی هدایت‌کننده هر کسی، به چه چیزی؟ به خدا، نه به خودش. خودش محتاج است. خودش باید گریه کند، رهبر خدا؛ یعنی امیرالمؤمنین علی، امام زمان او را قبول کند.

عزیز من، شما حسابش را بکن، این کشاورز رهبر است، یک نانوا رهبر است، باید مطابق امر این نانوش را بپزد، آن کاسب رهبر است، کم‌فروشی نکند، یعنی این آقا، باید رهبری خدا را، رهبری امام زمان را چه کند؟ باید اجرا کند. آن وقت این اتصال به خداست، اتصال به امام زمان است، اتصال به قرآن است؛ یعنی اتصال است. اما

اگر پی رهبری خلق برود، خلق به او اتصال است. توجه فرمودید من چه می گویم؟

پس شما از صبح که پا می شوی، خدا یک کار جلوی تو گذاشت، یک رهبری جلوی تو گذاشت، یک حاکمیت جلوی تو گذاشت، تو حاکمی، خدا تو را حاکم کرده؛ اما حاکم چه کار می کند؟ کار حاکم چیست؟ حکومت است. حکومت صحیح است؛ اما حکومتی که خدا به تو داده، حکومتی که تاییدت کرده، آنکه تاییدت کرده، تمام کارهایت را هم تایید کرده است. ببین، متقی تایید است. چرا می گوید: همه کارهایت را قبول دارم؟ تو خودت یک حکومت به وجود آوردی، خب، حکومت خودت است؛ اما آنکه حکومت به تو می دهد، تاییدت

هم می کند. همه کارهای متقی را می گوید قبول دارم. می فهمد وقتی متقی شدی، کار بی خودی نمی کنی؛ یعنی صادرات بد نداری. آن وقت خدا تو را قبول می کند. چرا می گوید: همه اش را قبول می کنم. نمی گوید: یک کار تو را قبول می کنم، تو دیگر صادرات بد نداری.

عزیز من، قربانت بروم، ما باید یک جور باشیم که صادرات بد نداشته باشیم. چه کار کنیم صادرات بد نداشته باشیم؟ هر کاری به امر کردی، امر که بد نیست، صادرات تو امر می شود. امر که دیگر بد نیست. بابا، امر بد است؟ تو اشتباه می کنی. تو اگر واقعاً صادرات امر خدا شد، امر خدا که بد نیست. آن وقت به تو رهبری می دهد. چرا؟ تو حکومت داری، تو خودت حافظی.

درست است که برای تو حافظ می‌گذارد؛ اما تو هم یک حافظی. چطور حافظی؟ هر چیزی را که فکر می‌کنی، عدالت فرسا با آن رفتار کن؛ آن وقت تو حافظ آن می‌شوی، حافظ آن شیء می‌شوی.

حافظ تمام خلقت، امام زمان است. چرا؟ ببین، این الان قشنگ است. اگر ما توجه کنیم؟ امام زمان حافظ است؛ یعنی همه چیز را نگه داشته است. همه چیزها به وجود او است. تو هم باید حافظ باشی. این چیزها را به امر خدا نگه داری. الان اگر شما به این باغچه آب ندهی، خب، باغچه خشک می‌شود، پس تو حافظی. اگر شما یک کاری را برانگیخته نکنی، خب می‌کنی، حافظش هستی.

اصلاً خدا خالقیتش را به تو می دهد. خوب شد؟ خدا خالقیتش را به تو می دهد. تو که این را داری درست می کنی، تو خالق این هستی، این الان خالق این است، این را درست کرده است؛ اما با چه چیزی درست کرده است؟ با امر. این را تو با دستت درست کردی؛ اما در جو خلقت، خدا درست کرده است. چرا؟ تو از او نیرو می گیری. اگر تو نیرو نداشته باشی، این را درست نمی کنی. پس تو خالق شدی. اگر حرف دارید بزنید من پایین می آیم. تو الان خالق این شدی، مگر تو درست نکردی؟ خب، خالقش هستی. این الان درست شده، خالقش هست.

آن وقت اگر این کارش درست باشد، باید به امر خلقت

باشد. شما خالق هستی؛ اما به امر خالق. همین که داری این را خلق می کنی، درست می کنی، باید توجه باشد. این یک موادی می خواهد؛ (حرف دارد مرتب بالا می رود، خدایا، ما را یاری کن، خدایا به دهنمان ایجاد کن، ببین من چه می گویم؟) شما این را الان خلق می کنی، درست است؟ پس تو خالقش هستی. آن وقت این خالق باید بدانی یک موادی می خواهد. موادش این نیست که حالا شن باشد و اینها یا موادش این نیست که حالا به اصطلاح کامپیوتر جهانی مثلاً شن بخواند یا مثلاً چیزهای دیگری بخواند، تو باید خالق شدی، به خالق خالق، خالق بشوی؛ یعنی بدانی این که الان داری خلق می کنی، به خالق خالق باید خالق بشوی. این درست

است. یعنی این یک موادی می خواهد، موادش این نیست. مواد کامپیوتر جهانی این نیست که شن باشد، تو باید بفهمی شن را چه کسی خلق کرده؟ یکی هم چه کسی به تو نیرو داده است؟ این که الان می خواهی درست کنی، چه کسی به تو نیرو داده است. اینکه الان می خواهی خلق کنی، چه کسی به تو نیرو داده است؟ چه کسی به تو فهم داده است؟ چه کسی به تو هوش داده است؟ چه کسی به تو کمال داده است؟ چه کسی به تو جمال داده است؟ چه کسی به تو دست داده است؟ چه کسی به تو این را داده است؟ این است.

آقا جان، حافظ بودن خیلی بالاست. تو باید الان حافظ چشمت باشی، نگاه بد نکنی، حافظ دستت باشی،

دستت را بی خود حرکت ندهی پیچ تلویزیون را
بپیچانی، تو حاکم باید باشی. به تو اختیار داده،
حاکمیت تو باید به روی امر باشد، باید مواظب دستت
باشی، حاکم دستت باشی، دست تو باید به امر تو باشد،
نه اینکه تو به امر دستت. چشم تو باید به امر تو باشد،
نه اینکه تو به امر چشمت، پای تو باید به امر تو باشد،
نه اینکه تو به امر پایت باشی و هر کجا شد، بروی.
گوش تو باید به امر تو باشد، نه اینکه به هر چیزی گوش
بدهی. تو حاکمی. حاکمیت باید بکنی، حکم کنی.
حکم کنی به دستت، حکم کنی به پایت، حکم کنی به
چشمت. چرا توجه ندارید؟

پس حاکمیت درست است. اصلاً خدا نمی خواهد ما ذلیل

باشیم، خدا می خواهد ما حاکم باشیم. خدا می خواهد ما عزیز باشیم. خدا می خواهد هر شیء در مقابل تو ذلیل باشد. چرا خودت را ذلیل می کنی؟ چرا خودت را برای یک ساز و آواز و حرفهای لغو و صورتهای نمی دانم کثیف به اصطلاح درخشیده، چیز می کنی؟ آن همیشه خودش کثیف است، تو را هم کثیف می کند، به لجن می کشد. نگاه نکن حالا یک جلوه ای دارد، آن جلوه، جلوه شیطان است. آن جلوه اش، جلوه تاریکی است. یک صورتی که به تو گفته نگاه نکن، می کنی، هم آن تاریکی است، هم تو را تاریک می کند. خدا به تو حکومت داده، خدا همه آنها را پیش تو ذلیل کرده؛ اما اگر حاکمیت را بفهمی، به امر باشی.

عزیز من، والله، خدا حاکم است، دلش می خواهد تو حاکم باشی. چرا به موسی می گوید: من مریض شدم، دیدن من نیامدی؟ فلانی است؛ یعنی آن هم حاکم است. او من هستم. آن مرد، خدا و ولی و قرآن را اطاعت کرده است. حرف خیلی عالی است؛ اما حرف، فکر می خواهد. یک غذاهایی است آدم می خواهد بخورد، باید فکرش را بکند. باید ولایت را در وجودت هضم کنی، عزیزم، اگر هضم نکنی، بیخ گلویت می گیرد، تو را خفه می کند. چه چیزی تو را خفه می کند؟ بی امری. اگر ولایت درون شما پیاده شود، که اصلاً صادرات تو، آن چیزی که از تو خارج می شود امر ولایت است. چیزی نیست. تو دیگر چیزی نداری. اما چه کار می کنی؟

شیطان را هم راه می دهی، هوس و شهوت را هم راه می دهی، همه اینها را راه می دهی، اینها صادرات تو است. بابا جان من، راه نده، خدا تو را مخیر کرده است. (صلوات)

چه کسی تو را حاکم می کند؟ آن کسی که خدا حاکمش کرده است، به او اجازه داده است؛ یعنی ولایت؛ یعنی امیرالمؤمنین، یعنی امام زمان، آنها تو را حاکم می کنند. اما اگر صد درصد به امر آنها باشی، تو را حاکم می کنند. رفقای عزیز، بیاید ما هم به امر باشیم.

خدایا، عاقبتتان را به خیر کن.

خدایا، ما را با خودت آشنا کن.

خدایا، به حق امام زمان، یک چیزهایی است که ما می خواهیم بفهمیم، نمی فهمیم، آن فهمش را به ما بده.

خدایا، ما یک چیزهایی است که می خواهیم درون خودمان پیاده کنیم، وارد نیستیم، یا امام زمان، خودت پیاده کن. یا امام زمان، من می خواهم با تو حرف بزنم.

یا علی